

متن سخنرانی فریبرز رییس دانا در میزگرد تحلیل اجتماعی- اقتصادی جنبش اشغال وال استریت  
دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران  
هفتم آذر ۱۳۹۰

بر روی یکی از پلاکاردهای معترضان وال استریت نوشته شده بود:

جهان به اندازه نیاز هر کس دارد، به اندازه حرص هر کس ندارد

در همه جای آمریکا، شرکت کنندگان در جنبش وال استریت، اندیشه مند، آگاه و هوشیارند؛ گرچه به طور متوسط، از متوسط جامعه کم درآمدتر اند، اما از متوسط جامعه، درد آشنا تر و هدفمندتر اند. آنها نه جامعه ای خیالی را در سر می پرورند و نه در نوستالوژی بازگشت به گذشته اند. آنها نقطه ی مقابل تی پارتی محافظه کار اند، زیرا به آینده ای شدنی، بهتر و مطمئن تر می اندیشند. ایدئولوژی برای آنان، نظریه را نمی سازد و نظریه، زندگی را فدا نمی کند. بر عکس، آنها به زندگی شادکامانه، مردمی و آزاد می اندیشند و از آنجا نظریه می گیرند و از آن نظریه هاست که می روند تا به ایدئولوژی مقاومت و مبارزه، دست یابند.

تی پارتی، آن قدر مغشوش و در عین حال آن قدر خواهان نظام راست گرای کهن است که فریاد می زند دست دولت را از سیستم درمانی کوتاه کنید. یعنی بگذارید این نظام کور و کر و بیرحم بازار، این بار همه شمول تر، تمامی سرنوشت سلامت و پزشکی جامعه را در هم نوردد و بگذارید در این راه، اقلیت ها و محرومان قربانی شوند، قربانی رقابت خیال و جامعه ی آرام صد سال پیش.

اما جنبش وال استریت، خواهان دولتی دموکراتیک، صلح طلب و پاسخگوی نیازهای انسانی، از جمله بیمه های اجتماعی و درمانی همگانی است که از قید ظاهر سازی دموکراسی دروغین، رهیده باشد. نماد و چکیده تی پارتی، سارا پیلین، این عروسک خوش ساخت اولترا محافظه کاری بود که می خواست معاون کاندیدای ریاست جمهوری، مک کین، در انتخابات ۲۰۰۸ باشد و با سرکوب اقتصادی گسترده تر مردم فقیر و تصاعد جنگ در جهان، نگرانی مساله ی اقلیت نخبه، زبده، موفق و برجسته ی آمریکایی را حل کرده و راه ادامه ی سلطه را هموارتر کند. البته اواما نقطه ی مقابل او نبود، فقط چیزی بود که در راه آرمان آمریکای برتر، به گونه ای دیگر می اندیشید و می اندیشد.

جنبش وال استریت، خواهان رسیدگی به حساب های فدرال است، مبارزه با فساد و مداخله ی رانتی را در سر می پرورد، خواهان جدی و سرسخت قطع سیستم تامین رفاهی برای شرکت ها و قطع کمک مالی به بانک هاست (که تاکنون در زمان بوش و اواما، هر دو، به بیش از سه هزار میلیارد دلار رسیده است). شگفت آن که راست پوپولیستی، یعنی تی پارتی نیز، این حرف ها را تکرار می کند، اما هدف، بازگشت به یک فضای سیاسی اقتصادی است که تغییرات اخیر را برای بازگشت به فضای دهه های میانی قرن بیستم می خواهد که به ویژه، پیش از جورج بوش حاکم بود، اما منهای برخی مداخله های رفاهی دولت کلینتون. اما جنبش وال استریت، قاطعانه خواهان تجدید نظر اساسی در همه ی سیاست های آغاز شده از زمان ریگانومیکس است که در آن، سرمایه درای به رهبری ریگان و تاچر، با بیشترین قوا به حیطة ی محرومان، نیروی کار و جهان کم توسعه و فقیر حمله ور شد و جهانی هرچه ناعادلانه تر و سیاست های نظم نوین جهانی، تعدیل ساختاری و نو راست گرایی را تثبیت کرد.

جنبش وال استریت، بیانگر خشمی است که بخش اعظم مردم آمریکا، و بنا به قول هایی، بالای نود درصد از مردم، نسبت به قدرت ویرانگر وال استریت، به ویژه در سه چهار سال اخیر، پیدا کرده اند. اواما که با شعار "تغییر" پا به عرصه ی رقابت های انتخاباتی گذاشته بود و پیروز هم شد، در واقع کاری که کرد، همانا جلوگیری از تغییر بود، زیرا از یک سو اعلام می کرد که جنبش، بیانگر اعتراض به بد کارکردی های سرمایه مالی و بانکی است، اما از سوی دیگر، تعهدی به

وال استریت برای پول سازی بیشتر را در سر می پروراند و این یعنی تعهد اساسی و محافظه گری نسبت به قدرت پولی و مالی. او با سیاست ضد مردمی، حفظ منافع طلبکاران سیستم مالی را، به هر قیمت، پیش گرفت و ورشکستگی که به واقع مقصر و دشمن اصلی عدل و رشد و منافع کارگران، فقیران و کم درآمدها بودند، در معرض بیشترین حمایت از محل مالیات و منابع ملی قرار گرفتند.

جمهوری خواهان اما، سیاست نعل و میخی اواما را ندارند. آنها همان رفتاری را پیش گرفته اند که زمان جنگ ویتنام داشتند و آن ادامه ی جنگ به بهانه ی حضور کمونیسم و سوسیالیسم و چپ و استقلال طلبی در آسیای جنوب شرقی بود. در گذر زمان، هم تی پارتی غیر مردمی تر می شود و هم ذره ذره ی جامعه می فهمد که چگونه توسط یک نفر دیوانه، یعنی رییس جمهور پیشین، هدایت می شدند و اکنون چگونه اسیر محافظه کاری و سیاست دو پهلوئی شده اند که در تحلیل نهایی، در جست و جوی بقا و تقویت ساختار وال استریت است.

جنبش وال استریت اگر ادامه یابد، ناگزیر از روش تهاجمی در عرصه ی آگاهی رسانی اجتماعی است. اکنون کسانی از پافشاری بر وجوه مشترک راست میانه نوستالوژیک (که همان تی پارتی باشد) و جنبش چپ پیشینه دار وال استریت صحبت می کنند و تظاهرکنندگان را بر ارائه ی برنامه ی عمل مشترک فرا می خوانند. من گمان نمی کنم که اولی بتواند اساسا احیا شود و بتواند به آرمان های مردمی جنبش وال استریت وفادار بماند. جنبش وال استریت باید به جمع آوری تجربه، سازماندهی، نگاه بلند مدت و تهاجم آگاهی بخش و تداوم مبارزه در لایه های زیرین، میانی و پایین و تبعیض دیده های جامعه بپردازد. تی پارتی کاملا با حزب جمهوری خواه و بیشتر جناحی از آن حزب همساز است، اما جنبش وال استریت، از حزب دموکرات و وعده ها و جهت گیری های متناقض این حزب و رییس جمهور اواما سر خورده است.

دموکرات ها برای نفوذ و بهره برداری انتخاباتی، البته به شدت کار می کنند، اما اساس جنبش وال استریت، متعلق به حزب دموکرات نیست. اخیرا برخی از روزنامه نگاران، مطالبی درباره ی وابستگی جنبش وال استریت به جناح اواما منتشر می کنند. این چیزی نیست جز فتنه و بدخواهی و تردید افکنی. آنها تمامی جنبش خاورمیانه را نیز توطئه قلمداد می کنند. این خودش در واقع اصلی ترین توطئه برای خلع سلاح ذهنی و ایجاد بی اعتمادی در صفوف جنبش است. جریان های آگاه در جنبش وال استریت، ساده انگاری نمی کنند که در اولویت شان، تی پارتی را دشمن اصلی تلقی کنند. اما آنها می دانند باید چه نیرویی را در کجا و در کدام مسیر به کار گیرند و چگونه به تکفیک خواست های مردمی و دموکراتیک ناراضیان تی پارتی بپردازند.

در جنبش وال استریت، به جز مارکسیست ها، سوسیالیست ها، آنارشیست ها، رادیکال ها، لیبرال های سیاسی، دموکرات ها و تی پارتی هم حضور دارند. تدبیر برای همکاری و سازماندهی مستقل، کار دشواری است. اما خیلی ها به این اندیشه اند. جریان های راست مانند تی پارتی، در واقع از مشکلات و نابسامانی های اقتصادی و از نابرابری نژادی بهره گیری می کنند تا به آنچه برسند که تضعیف دولت می نامند. اما همین دولت در همان حال از جنبه ی دفاع از محرومان و رفاه اجتماعی تضعیف می شد و نه در حراست از نابرابری ها و نظام بهره کشی و نوامپریالیستی. این دولت برای تقویت سرمایه داری بزرگ تضعیف نمی شود. جنبش وال استریت به درستی قدرت غول های مالی را نشان گرفته و به درستی خواهان دولت دموکراتیک و پاسخگوی مردم است.

درخواست عدالت، شغل عادلانه، جلوگیری از اسراف، انهدام، مخالفت با جنگ طلبی، مخالفت با نابود کردن مواد غذایی و مخالفت با خانه خراب شدن های ناشی از بدهی ها، همه و همه خواسته های جنبش وال استریت است که با آگاهی خوب و رشد یابنده، دانسته است نظام بهره کشی ای که آریستوکراسی و الیگارشی غول آسای مالی جدید بر روی آن مستقر شده است، مانع تحقق آزادی و رفاه و عدالت می شود. جنبش بر آن است که سیستم اقتصادی موجود و بازار گرایی، امور طبیعی نیستند، بلکه ابزار تسلط و تبعیض اند. برای حل مسایل موجود، باید آنها را به طور ریشه ای شناخت و نباید مانند راست گرایان، پاسخ های از پیش موجود از درون کیسه بیرون آورد. باید به خرد و مشارکت جمعی اندیشید.

راستی اسلاوی ژیزک چه گفته بود که پر و پا قرص ترین نماینده ی سرمایه داری ایران، یعنی سردبیر مهرنامه، این چنین او را آماج حمله و فحاشی و استهزا می کند:

"پیام سرهنگ (قذافی) اما مانند همه ی پیام هایش در چهل سال گذشته، به سخره گرفته شد و او را دیوانه ای بیش نخواندند. اما بیچاره سرهنگ، این تنها او بود که به سخره گرفته می شد، در حالی که او به جنون شهره بود، پس خیل عظیم روشنفکرانی را که در وال استریت قدم می زنند (صادق زیبا کلام گفت: آنها چیزی در حد همان خس و خاشاک، یعنی عاملان سد معبر اند) و خود را رهبر انقلاب ضد سرمایه داری می دانند، چه باید نامید؟"

ببینید این قلم به مزد مدافع جباریت و فساد "نئوکانی"، روشنفکران معترض را بدتر از نظامی می داند که سال ها جنایت و غارت و بهره کشی و حمایت از جبارانی چون قذافی و صدام و سلاطین سعودی را، در پیشینه خود داشته است؛ بدتر و حتا پست تر و دیوانه تر از آنان می داند و مدعی است که آنها دیوانه اند، چون خود را رهبر دانسته اند و در آن میان، اسلاوی ژیزک را (تنها کسی از میان خیل اندیشه مندان و تحلیل گران، که سردبیر تنها ترجمه ی فارسی بخشی از سخنرانی هایش را در یکی از مطبوعات ایرانی خوانده است) نشانه می گیرد؛ در حالی که اصلا نه او را و نه نظریه ها و روش هایش را می شناسد. ژیزک یک کلام هم از رهبری سخن نگفت و بر عکس، در آن سخنرانی اش گفت:

"ما نباید به خودمان غره شویم". او گفت: "ما فقط جانمان به لیمان رسیده است از این جهان پر از ظلم و ستم." ( و نمونه های طنزآلودی را به تلخی بیان کرد) سردبیر مامور گفته بود که روشنفکران، "روح القدس استبداد مدرن" بوده اند. این بی نوای فلاکت زده ی وابسته به عقب مانده ترین سرمایه داری سوداگری ایران، این واژه ها را از خود ژیزک دزدیده بود، در حالی که ژیزک گفته بود: "روح القدس در این مکان حاضر است و آن چیزی جز جماعتی از مومنان برابر و برادر نیست که به واسطه ی عشق، به یکدیگر پیوند خورده اند." ژیزک گفته بود: "ما را کمونیست می خوانند، اما دارای مشترکاتی هستیم که همانا همیاری ها برای زندگی بهتر است." و شما ببینید که سردبیر مامور ارگان سرمایه داری سوداگر و نظامی و عقب مانده ی ایران، که حتا او با ما را هم چپ و سوسیالیست می خواند، آشکارا و صریح چه کابوس وحشتناکی برای سرکوب تا حد انهدام جنازه ها برای هر نوع منتقد و مخالف و ناراضی نظام اقتصادی موجود، دیده است. کابوس او همانا رویای بازگشت کسانی چون جرج بوش پسر است، یعنی همان دیوانه ای که جهان و امریکا را به این روز و فلاکت انداخت. تازه ژیزک گفته بود که اگر کمونیسم، به معنای آن دم و دستگاه عریض و طویلی باشد که در سال ۱۹۹۰ فرو پاشید، ما کمونیست نیستیم. اما آن سردبیر ارگان سرمایه داری مفلوک ایران می گوید همه ی روشنفکران ناراضی در ایران و جهان، دروغ می گویند و ملاک ناراضیتی، همانا باید تدبیر و رفتار هاشمی رفسنجانی و مهدوی کنی باشد، وگرنه همه ی آنها همان چیزی اند که توده ای نام دارد و از مشروطه تا به حال بلای جان ایران و جهان بوده است!

\*\*\*

فقط از ۱۹۲۹ تا ۲۰۱۲ (یعنی در فاصله ی ۸۳ سال) تعداد ۱۴ رکود اصلی (صرف نظر از رکودهای مقطعی و کوتاه مدت) بخش عمده ی جهان سرمایه داری صنعتی را فرا گرفته است و انبوهی از جماعات را به فقر و ناکامی و ویرانی و مرگ، کشانیده است. دوره ی متوسط رکودها ۱۶ ماه بوده که برخی از آنها، مثل اولین و آخرین رکود این دوره، ۳ تا ۴ برابر متوسط بوده اند. متوسط دوره ی رونق، البته بیشتر است، اما این تفاوت دوره ی آماری، نباید ما را فریب دهد، گرچه مبلغان اقتصادی سرمایه داری، روی آن خیلی حساب باز می کنند. واقعیت این است که بیدادگری رکودها، گسترده و انهدام گر و ماندگار؛ اما آثار مثبت رونق ها، معمولی، محدود و گذرا و متوجه ثروتمندتر شدن ثروتمندان بوده است.

آخرین رکود که به بحران انجامید و پس از یک دوره ی تنفس کوتاه، دوباره آغاز شد، زخم های بسیار عمیقی بر پیکر و روح جامعه به جای گذاشته است. این رکود از حیث ماهیت اصلی، همان رکود ناشی از ناموزونی و رشد بیش از اندازه ی سرمایه، در مقابل محدودیت قوه ی خرید و ضعف تقاضاهای ناشی از آن بود که در جنبه های مالی و بدهی ها تبلور یافت. سرمایه داری برای ابقای رونق و پاسخ به نارسایی و ناموزونی عمیق بازار در فرایند تولید و مصرف (یعنی همان چیزی که راست افراطی می گوید بگذارید ادامه یابد، به جهنم که میلیون ها تن به دلیل فقر و بیکاری می میرند و له می

شوند، اوضاع خودش، خود به خود جور خواهد شد) به بالا بردن و تقویت مالی و پولی و استقرار نظام بانکی، که متعلق به لایه ی بسیار ثروتمند امریکا، اروپا، کانادا، استرالیا، ژاپن و کره و تا حدی چند کشور دیگر است، اقدام کرد. این اقدام برای افزایش تقاضا و جذب مازاد انباشت شده بود، اما به افزایش غیرعادی مطالبات (و بدهی ها) انجامید که حاصل آن، ترکیب حساب های مصنوعی ای بود که سرمایه داری، خودش به دست خودش ایجاد کرده بود.

وال استریت، نماد اعتراض ریشه ای علیه نظامی است که این ستمگری ها را ذاتا ایجاد می کند، اما تی پارتی احتمالا از مداخله هایی که به قول راست افراطی موجب اختلال در بازار شده است، می هراسد.

جنبش وال استریت به واقعیت های یاد شده در زیر توجه می کند:

در سال ۲۰۱۰ در امریکا، یک درصد از جمعیت، ۴۲ درصد از ثروت را در اختیار داشتند، در حالی که ۸۰ درصد از جمعیت، فقط ۱۳ درصد از ثروت ملی را دارا بودند. به بیان دیگر، این بی عدالتی سهمگین، چنان است که ثروت ۱۱ هزار نفر، معادل ثروت ۷۶ میلیون نفر از جمعیت است. اما ثروت ۴۰۰ نفر آدم جادویی (که می توان آنها را تاحدی، آدم نما تلقی کرد) معادل ثروت نزدیک به ۵۰ میلیون نفر جمعیت است. این ۴۰۰ نفر جادویی، که بالاترین های جامعه هستند، بی برو برگرد، طرفدار قدرتمنداری جاودانی امریکا و سلطه امپریالیستی و صهیونیستی اند و البته انواع و اقسام دارند و فقط به اندازه ی تعداد انگشتان دست و پا در میان آنان، آدم های ملایمی می یابید که از ادامه ی سلطه های خونبار، کمی خم به ابرو می آورند. این ۴۰۰ نفر، ثروتشان در طول ۸ سال ریاست جمهوری بوش پسر، معادل ۷۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت و حالا اوپاما آمده است و با طرح مالیات های بیشتر، تعداد اندکی از آنها و البته هزار نفر ثروتمندان پایین تر از آنها را تهدید می کند.

این اعتراض کنندگان به ستم اجتماعی، از نظر مدافعان سرمایه داری سوداگر ایران شده اند "روح القدس استبداد" و این آقای اوپاما هم شده است سوسیالیست. این بی شرم ها، خدمات اوپاما در ترمز زدن به روند تغییر واقعی و اساسی مورد نیاز جامعه؛ در رباکاری در برابر اعتراض های مردم؛ در ادامه ی جنگ و در همین سیاست صرفه جویی سال گذشته اش (که شامل تامین اجتماعی نیز می شد و از این جهت، او را در سمت راست جمهوری خواهان و محافظه کاران قرار داد) را از یاد می برند. هر اعتراض علیه عالی ترین مصالح سرمایه داری برتر، از سوی هر کس و به هر شکل؛ کمونیستی، خطرناک و مخالف موازین تبلیغ شده و وجدان شده ی رسانه ای تلقی می شود و "توده ای" خوانده می شود! و البته باید تا مغز استخوان، قلع و قمع شود!

باری؛ متوسط ثروت آن ۴۰۰ نفر غنی و غنی تبار و غنی مقام و غنی پایه ی امریکایی، در سال ۱۹۵۵ چیزی معادل ۱۲.۴ میلیون دلار بود. این متوسط ثروت آن ۴۰۰ نفر، در سال ۲۰۱۰ به ۳۴۵۰ میلیون دلار رسید، یعنی ۲۷۵ برابر افزایش یافت. در همان حال، افزایش ثروت توده ی مردم و محرومان، یا منفی و یا بسیار محدود بوده است.

در سال ۱۹۵۵ آن ۴۰۰ نفر غنی جایگاه، چیزی در حدود ۵۱ درصد از درآمد خود را مالیات می دادند. این میزان در سال ۲۰۱۰ به حدود ۷.۵ درصد (و شاید کمتر) رسیده است. کوشش نوکینزی اوپاما از راه افزایش مالیات، به منظور نجات سرمایه داری و جلوگیری از سیلاب تغییر، از سوی نوافشیست های وطنی، شده است کار سوسیالیستی! اکنون شرکت های زیادی، غوطه ور در فسادی اند که در بحران اخیر، عاملیت اصلی را در تصاحب ثروت های مالی داشته اند. می توان نشان داد مالیات غول های نفتی، شرکت ها صنعتی با ماشین آلات راه سازی و لوازم خانگی، شرکت های مالی، بانک ها، خودروسازی و قطعه سازی، نزدیک به صفر است. اما ۵۰ میلیون امریکایی که مالیات هم می دهند، هیچ پوشش بیمه ی بهداشتی ندارند. کارگزاران سرمایه داری سوداگر ایران و امریکا، که هر دو خواب حضور قهرآمیز یا نیرنگ آمیز امریکا را در همان شب هایی می بینند که خواب قلع و قمع آخرین معترض، آخرین چپ، آخرین فلسطینی و آخرین عدالت خواه را؛ با پاداش هایی که می گیرند- و ما آمارش را در حوالی خودمان داریم- خیالشان برای هفت پشت راحت است، اما بیش از ۴۶ میلیون امریکایی و ۲۰ میلیون ایرانی، زیر خط بیداد فقر اند.

صادق زیبا کلام گفته بود: "بحران فعلی چیزی اضافه بر بحران قبلی نیست. و یقینا نظام سرمایه داری، بحران اخیر را هم پشت سر خواهد گذاشت." اما این استاد دانشگاه، که اقتصاددان هم نیست و شاهد اخراج ده ها تن از همکارانش بوده

است که فقط مثل او حرف زده یا سکوت کرده بودند، شیفتگی مثال زدنی ای به اقتصاد سرمایه داری و بوروکراسی آن دارد که جز مجیزگویان و آرایه بندان قدرت، در آن مانورهای موفقیت آمیز نمی توانند بدهند. ایشان هرگز نمی تواند زیر نقاب موازین به اصطلاح بی طرفی سیاسی پنهان شود. بدین سان او نمی گوید که چگونه این بحران را با بحران های قبلی، که البته همه شان هم بحران نبوده است، مقایسه کرده است و دانسته است که چیزی اضافه بر آنها نیست. در واقع، بحران حاضر در ۸۰ سال گذشته از حیث فشاری که بر بنیه ی اقتصادی و رفاه اجتماعی مردم آورده است، بی سابقه است و چیزهای بسیار اضافه تری دارد.

۱۴ میلیون نفر اکنون در امریکا بیکار اند. بیکاری پنهان به ۳۰ میلیون نفر می رسد. در مجموع ۴۰ تا ۵۰ میلیون نفر دچار تزلزل شغلی اند. انبوه کارگران و مردم طبقه ی متوسط، متوسط پایینی و حتا طبقه ی متوسط بالایی، در عرض چند شبانه روز، بخش اعظم دارایی های خود را از دست دادند و در عوض، مفسدان، خر پول ها، مرتجعان و زد و بند چی ها، ثروت های کلان مالی به جیب زدند و اکنون هم، از حمایت مالی دولت برخوردار اند. زیباکلام، هم صدا با مرتجعان بنیادگرای مسیحی، اسلام ستیزها، دشمنان طبقه ی کارگر، پیر و پاتال های غوطه ور در فساد و ثروت های باد آورده ی مالی و بیماران تبختر طبقاتی در امریکا، سعی می کند نشان دهد که غرب، روش های مقابله و جایگزینی دارد و می تواند از پس این ناراضیان بر آید، بی آنکه معترضان مورد ضرب و جرح قرار گیرند. او نمی خواهد و نمی تواند در مورد خشونت در لیبی، افغانستان، عراق، ویتنام و...، برخوردهای خشونت آمیز پلیس در تظاهرات علیه جهانی سازی، اول ماه مه و اعتراض به خشونت پلیس در کالیفرنیا (و موارد زیاد دیگری را یادآور می شوم) چیزی را ببیند. استاد در مورد حمله پلیس با اسب و باطوم و گاز اشک آور به تظاهرات اکلند و نیویورک در همین جنبش اخیر، طوری حرف می زند که گویا قرار است جایگزین نظام ستمگر امریکا، چیزی مانند نظام ایران باشد که او، از برخی از رفتارهایش شکار است و البته اساسا با آن مشکلی ندارد. البته ایشان مختار است که بین این و آن نظام، امریکایی ها را انتخاب کند، اما قرار نیست نیروهای چپ و مستقل، به تبعیت مطلق و انفعال دچار شوند. در جهان دو خط نداریم؛ سه خط داریم. جهان دوآلیستی نیست. جهان دیگری ممکن است.

استاد امریکا گرای ما، در حالی چنین چیزهایی را می گوید که او با ما، خود گفته بود اعتراض هایی که ۸۰۰ شهر امریکا را فرا گرفته است، در واقع صدای اعتراض به نحوه ی کارکرد نظام مالی ایالات متحده به شمار می آید. خیلی ها مانند دیوید کامرون، نخست وزیر انگلستان، که معترضان لندن را اراذل و اوباش خواند، آنها را با همین نام می خوانند. خیلی ها آنها را خس و خاشاک پیش پا افتاده یا ناچیز می خوانند. اما در واقعیت، این تظاهرات به دلیل استمرار، شعارها و قابلیت گسترشی که دارد، بی سابقه و ریشه دار است. عدد واقعی معترضان در اروپا و امریکا را می توان بیشتر از آنچه که نمایان است، دانست. وحشت چهره های مبلغ نظام های بهره کشی و آریستوکراتیک، مانند نشریه مهرنامه و اقتصاد دانان موجب بگیر، که مردانی برای همه ی فصول اند و استادان ایرانی طرفدار غرب نیز، از همین قابلیت گسترش است و این که بالاخره مردم می دانند نظام های امریکایی و اروپایی که در خیال آنان جا افتاده است، کعبه ی آمال توده های آگاه و به پا خاسته نیست، بلکه عامل گرفتاری، جنگ، فقر و نا امنی جهانی است.

بله! درست است که وال استریت، امن تر از میدان انقلاب و میدان التحریر است و درست است که نظام سرمایه داری، اجازه اعتراض را بیشتر از نظام های خودکامه می دهد و قدرت تحملش بالاتر است، اما اینها همه اولاً به دلیل همان مبارزه ی طولانی توده های مردم برای دموکراسی، عدالت، آزادی بیان و تشکل بوده است که اکنون نیز برای بقیه ی خواست ها ادامه دارد و ثانیاً همین لیبرال دموکراسی غرب؛ وقتی ببیند کار چالش توده ها دارد بالا می گیرد، به سببانه ترین و ریاکارانه ترین تدبیرهای ضد انسانی، دست خواهد زد. نمونه های زیادی را در تاریخ معاصر دیده ایم.

اکنون ایالات متحده، سالانه بیش از هزار میلیارد دلار هزینه ی نظامی دارد. این یعنی ۳۴۰۰ دلار برای هر امریکایی. این رقم در چند سال می تواند فقر را در افریقا ریشه کن کند و می تواند بیسوادی را محو کند. این رقم می تواند کودکان جهان را از فقر و کار و شکنجه برهاند. اینها را جنبش وال استریت می داند، اما نولیبرال های وطنی، به طرز غیرانسانی و هدفدار، ناتوان تر از آنند که بدانند. اگر فقط آن یک میلیون نفر بسیار بالا نشین در امریکا بدانند که جنگ را نمی توان با

اجیر کردن بیکاران و مهاجران مفلوک و نیازمندان با ظاهرسازی داوطلبانه، مداخله ی بشردوستانه و حذف نظام اجباری پیش برد، بلکه باید با نظام وظیفه ی عمومی شامل حال خانواده های خود آنان انجام داد، انگاه این چنین پرده دری نوافشیستی- نولیبرالی- نومحافظه کاری بی شرمانه شان را علنی نمی کردند.

می دانیم در امریکا همگان، و از جمله و خطرناک تر از همه، نوجوانان و جوانان، حق حمل اسلحه را دارند- آن هم در سرزمینی که پر از تولید آثار رسانه ای خشونت بار و خونبار است- و آزادی جنسی هم در حد بهشت همیشه برهنه ها وجود دارد، اما حق بیمه اجتماعی و حق رها شدن از ننگ فقر و تنگدستی و بیچارگی، تقریباً هیچ کجا رعایت نمی شود. باج هایی که تحت عنوان آزادی، حقوق همجنس گرایان، روابط خصوصی، اجازه ی فعالیت اقتصادی، حقوق زنان و حقوق اقلیت ها داده می شوند، در واقع چیزهایی نیستند که در آماج حرکت اجتماعی اصیل قرار دارند، بلکه حرکت هایی اند فرد گرایانه و برای خدشه دار کردن حقوق اجتماعی و منحرف ساختن آن از آنچه به نیاز واقعی بشری مربوط می شود.

صحبتم را با قطعه شعری پایان می دهم:

زلال آب از آوند کوه

تا به نای چشمه سار

دوباره جاری شد

بوی خاک، رطوبت سبزه زار

عشق باری گنجشکان

سر به هوایی آهوان

خیز خرگوشان

شوخی گل نقش پوشان

همه بی درنگی

از کمونِ صحرا بیرون شدند.

با سپاس از شکیبایی شما

آذر ۱۳۹۰